

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۱۴، بخش ۳ اول پادشاهان ۱۷-۱۸، بخش ۳---خدا کیست؟

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

اخاب وقتی با ایلیا ملاقات کرد، گفته بود که تو کسی هستی که برای اسرائیل مشکل ایجاد می کنی. و ایلیا پاسخ داد، نه، نه، تو کسی هستی که برای اسرائیل مشکل ایجاد می کنی. بنابراین، او می گوید، مردم را از سراسر اسرائیل احضار کن تا در کوه کرمل با من ملاقات کنند و ۴۵۰ پیامبر بعل و ۴۰۰ پیامبر اشیره را که بر سر سفره ایزابل غذا می خورند، بیاورند.

حال، محل این درگیری کاملاً قابل توجه است. کوه کرمل در انتهای این رشته کوه قرار دارد. رشته کوه مرکزی از جنوب غربی تا شمال شرقی کشور امتداد دارد.

و بعد یک بخش از آن به این سمت می رود، و کوه کرمل درست در نوک آن خط الراس مشرف به دریای مدیترانه قرار دارد. آیا می دانید چرا او این نقطه را انتخاب کرد؟ چون باران، اگر ببارد، از دریا می آید. و رعد و برق، اگر ببارد، از طوفانی که از دریا می آید، می بارد.

او دارد این درگیری را تا جایی که می تواند حد می کند. چرا او می خواهد انبیای بعل و اشیره به این مکان آورده شوند؟ باز هم، او می خواهد این درگیری را تا جایی که می تواند حد و روشن کند. او قصد ندارد در اینجا پیروزی ارزانی به دست آورد.

او همه چیز، همه چیز را، به توکل به خدا به خطر می اندازد. او دشمن را با تمام قوا، با تمام قوا به میدان فرا می خواند. توجه کنید که می گوید ۴۰۰ پیامبر اشیره توسط ملکه، ایزابل، حمایت می شوند.

او آنها را دارد، نقل قول، که سر میز غذا می خورد. فکر نمی کنم این به معنای واقعی کلمه باشد. به نظرم میز باید خیلی بزرگ می بود.

اما نکته این است که او به آنها غذا می دهد. او آنها را تأمین می کند. او سعی کرده است پیامبران یهوه را بکشد.

و تا جایی که الیاس می داند، او [شخص مورد نظر] است. اما، شما این کلیشه را شنیده اید که یک نفر به علاوه خداوند، اکثریت را تشکیل می دهد. و این چیزی است که الیاس اینجا روی آن حساب می کند.

حالا، او به آنها می گوید، تا کی، این نسخه بین المللی جدید است، تا کی بین دو عقیده مردد خواهید بود؟ متن عبری ایده لنگیدن را القا می کند. تا کی می خواهید بین دو عقیده لنگ بزنید؟ تا کی می خواهید سعی کنید بی تفاوت بنشینید؟ حالا، چرا او این کار را می کند؟ چرا به آنها می گوید، باید انتخاب کنید؟ چرا آنها نمی توانستند بعل و یهوه را بپرستند؟ چرا نمی توانیم یکشنبه خداوند را بپرستیم و بقیه هفته دنیا را؟ چرا نمی توانیم در یک روز اعتماد خود را به خدا اعلام کنیم و نشان دهیم که بقیه هفته به خودمان اعتماد داریم؟ بت پرستی تلاشی برای دستکاری طبیعت برای تأمین نیازهای خودمان است. همین.

حال، بت پرستان باستان احساس می کردند که بهترین راه برای دستکاری طبیعت، انسانی کردن آن است، یعنی چهره بخشیدن به این نیروها. چون، خوب، ما فکر می کنیم می دانیم چگونه انسانها را دستکاری کنیم. ما چهرهها را برداشته ایم، اما اصل دقیقاً یکسان است.

ما فکر می‌کنیم می‌توانیم نیروها را به صورت مادی، یا فیزیکی، یا به طریقی دیگر دستکاری کنیم. اما ما به اندازه هر قومی که تا به حال روی زمین زندگی کرده است، عمیقاً بت‌پرست هستیم. حال، چرا باید انتخاب کنیم؟ عیسی نیز همین را گفت.

شما نمی‌توانید هم به خدا خدمت کنید و هم به مال دنیا. ما مال دنیا را به عنوان پول در نظر می‌گیریم، اما در واقع خیلی بیشتر از این است. این دنیای فیزیکی است.

چرا باید انتخاب کنیم؟ آه، آه، چون یهوه این دنیا نیست. سعی کنید او را بخشی از این دنیا کنید، و او را به یک بت دیگر تقلیل داده‌اید، و او را به هیچ تبدیل کرده‌اید. ما باید بین اعتماد به دنیا و توانایی خود در دستکاری دنیا و اعتماد به یهوه یکی را انتخاب کنیم.

حالا، آیا او از توانایی‌های ما استفاده خواهد کرد؟ آیا او از این دنیایی که به ما داده است برای برکت دادن به ما استفاده خواهد کرد؟ البته که استفاده خواهد کرد. اما سوال این است که وفاداری ما کجاست؟ همانطور که صحبت کردیم، با نگاهی به فصل ۱۵، قلب کامل چیست؟ قلبی است که کاملاً وقف یهوه است. بدون اما و اگر، بدون و اما.

بدون رقیب، بدون محدودیت. این چیزی است که خدا به دنبالش است. او به دنبال من و شماست که قلبی بی‌نقص داشته باشیم.

و این چیزی است که الیاس با آن با این افراد روبرو است. شما نمی‌توانید هر دو را داشته باشید. یا خدایی را دارید که این دنیایی نیست، کسی که نمی‌توان او را دستکاری کرد، کسی که شما را دوست دارد، کسی که می‌خواهد از شما مراقبت کند، کسی که می‌خواهد شما را برکت دهد، یا باید انتخاب کنید، من خودم این کار را انجام می‌دهم.

آیا تو؟ آیا من؟ آیا ما از تلاش برای ارضای خواسته‌هایمان به تنهایی دست خواهیم کشید؟ این چیزی است که الیاس خواستار آن است. بنابراین، او می‌گوید، بسیار خوب، بفرمایید. هر کدام از ما قرار است یک گاو نر را که تکه‌تکه کرده‌ایم، بر روی یک قربانگاه قرار دهیم.

و شما دعا کنید، و من دعا خواهم کرد. و هر کدام را که خدا با آتش، رعد و برق پاسخ دهد. او می‌داند بعل کیست.

او می‌داند بعل چگونه به تصویر کشیده می‌شود. هر خدایی که با صاعقه پاسخ دهد، آن خداست. بنابراین او نبرد را مستقیماً به دربار بعل برده است.

بیا ببنیم. نه، نه، نه، یهوه و بیا ببنیم که آیا این درست است یا نه فکر می‌کنی بعل خدای طوفانه؟ که آیا من درست می‌گویم یا اشتباه می‌کنم.

و بدین ترتیب، ما تصویر انبیای بعل را می‌بینیم. آنها فریاد زدند: «بعل، به ما پاسخ بده.» اما هیچ پاسخی داده نشد.

هیچ کس جوابی نداد. آنها دور قربانگاهی که ساخته بودند، رقصیدند. آنها در حال انجام مراسم مذهبی هستند.

حالا، در پاییز، خدای گیاهان مُرد. و این یک سوال واقعی است. آیا او قرار است در بهار برگردد؟ او به دنیای زیرین رفته است، که یک نسخه از این است.

آیا دنیای مردگان او را چنان به زنجیر خواهد کشید که دیگر نتواند بیرون بیاید؟ اگر او در بهار برنگردد، همه ما خواهیم مرد. چه کار می‌کنی؟ بهترین مراسم تشییع جنازه‌ای را که می‌توانی برایش برگزار می‌کنی. به او می‌گویی که چقدر سوگواری.

چقدر از اینکه این اتفاق وحشتناک برایش افتاده ناراحتی. خب، او خواهد گفت، وای، وای، مگر آنها آدم‌های خوبی نیستند؟ مگر من را دوست ندارند؟ فکر کنم بهار برمی‌گردد. واقعاً چطور نشان می‌دهی چقدر ناراحتی؟ خودت را زخمی می‌کنی.

این کاری بود که آنها داشتند انجام می‌دادند. آنها داشتند مراسم تشییع جنازه‌ای برای بعل برگزار می‌کردند. تا سعی کنند او را نه برای بازگشت در بهار، بلکه برای بازگشت همین الان، متقاعد کنند.

و ایلیا، خدای من. او فقط آنها را مسخره می‌کند. او، خب، کمی بلندتر فریاد بزنید.

تو خدا را به این دنیا تقلیل داده‌ای. پس او خداست، اینطور نیست؟ شاید مثل یک انسان در افکارش غرق است. شاید سرش شلوغ است.

حالا، تقریباً مطمئناً، او اینجا از محدودیت‌ها فراتر می‌رود. متن عبری می‌گوید، شاید خودش دارد نقل مکان می‌کند. نسخه‌های انگلیسی چیزی شبیه به این می‌گویند، شاید او در سفر است.

اما تقریباً مطمئن است که می‌گوید شاید در دستشویی باشد. تو او را مثل خودت کرده‌ای. او را در حد یک انسان پایین آورده‌ای.

خب، پس واقعاً انسان است، مگر نه؟ درست مثل تو، او هم دارد به دستشویی می‌رود. بنابراین، بلندتر فریاد زدند و خودشان را زخمی کردند. آنها به پیشگویی‌های دیوانه‌وارشان ادامه دادند.

بنابراین، دوباره، آنها شروع به غرغر کردن کردند. آنها فریاد زدند. هیچ پاسخی داده نشد.

هیچ کس جواب نداد. هیچ کس توجهی نکرد. این آیه‌ی ۲۹ است.

فکر می‌کنید نویسنده سعی دارد نکته‌ای را مطرح کند، اینطور نیست؟ هیچ پاسخی داده نشد. هیچ کس جوابی نداد. هیچ کس توجهی نکرد.

و الیاس چه کرد؟ خب، اول از همه، او اوضاع را بدتر می‌کند. یک چشمه بزرگ در دامنه کوه کرمل وجود دارد. و ظاهراً این چشمه خشک نشده بود.

و بنابراین، او از مردم می‌خواهد که سه بار از کوه بالا و پایین بروند تا قربانگاه را خیس کنند. قربانی را خیس کنید - و حالا، توجه کنید.

فقط می‌خواهم این نکته را به خوبی روشن کنم. ای خداوند، خدای ابراهیم، اسحاق و اسرائیل. کسی که وفاداری خود را در طول نسل‌ها ثابت کرده است.

بگذار امروز همه بدانند که تو خدای اسرائیل هستی تا این قوم بدانند که من بنده تو هستم و آنچه را که تو فرمان داده‌ای، انجام داده‌ام.

تو سخن گفתי. به من پاسخ بده، خداوندا. به من پاسخ بده تا این مردم بدانند که تو، خداوندا، خدا هستی.

و اینکه تو دوباره قلب‌هایشان را به سوی خودت برمی‌گردانی. من فقط نمی‌خواهم آنها تشخیص دهند که چه کسی اینجا مسئول است. من می‌خواهم تو آنها را به سوی خودت برگردانی.

نه آیینی. نه جادویی. دعا.

سراسر است. واضح. بر اساس آنچه خدا در گذشته انجام داده است.

با هدفی که شاید به خاطرش شناخته شود. و شاید دل‌های مردم به سوی او برگردد. بم! رعد و برق فرود آمد.

قربانی، قربانگاه را سوزاند. آب اطراف آن را خشک کرد. و مردم به اندازه کافی باهوش بودند که جواب درست را پیدا کنند.

یهوه، او خداست. یهوه، او خداست. بدون اما و اگر، بدون و اما.

همان چیزی که گمان می‌رفت ویژگی بعل باشد. آن قدرت متعال. و در این مورد، به نظر می‌رسد که از آسمانی صاف آمده است.

یهوه. یهوه خداست. و همان مردمی که ایلیا را تکه تکه می‌کردند.

اگر بعل پاسخ داده بود، اکنون به فرمان ایلیا برگردید.

انبیای بعل را تکه تکه کنید. حالا جالب است. مفسران با تعجب می‌پرسند، انبیای اشره چطور؟ آیا آنها فرار کردند؟ یا اینکه ظاهر نشدند؟ ما مطمئن نیستیم.

این سوال جالبی است. و بعد ایلیا می‌گوید. باشه، آخاب.

بهتره بری ناهار بخوری. چون قراره بارون بیاد، قراره بارون بیاد.

و پسری را به قله کوه می‌فرستد. و می‌گوید، ابری آنجا می‌بینی؟ نه. او به زمین خم می‌شود.

صورتش را بین زانوهایش گذاشت. چیزی شده؟ نه. برگرد.

نه تشریفاتی. نه یاهوه‌گویی‌های دیوانه‌وار. نه. برگرد. نه. برگرد. نه. یک بار دیگر. خب، یک ابر کوچک آن بیرون است. تقریباً به بزرگی کف دست یک مرد. آخاب. سوار ارابه‌ات شو.

به جزریل برگرد، چون بهت میگم قراره بارون بیاد.

وقتی بچه بودم و در مدرسه یکشنبه‌ها درس می‌خواندم، عکس‌هایی به اندازه پوستر داشتیم.

این را روی تابلوی اعلانات زده بودند. و اگر شما به عنوان خوش‌رفتارترین دانش‌آموز کلاس قضاوت می‌شدید.

به مدت یک ماه باید عکست را انتخاب می‌کردی. من می‌دانستم چه عکسی می‌خواهم

این تصویر یک ارابه است. که توسط سه اسب سفید کشیده می‌شود. این فقط یک نمایش دیوانه‌وار است. با تمام سرعت می‌تازد. در ارابه یک پادشاه است. او تاجی بر سر دارد و اسب‌ها را شلاق می‌زند

و پشت سرش ابرهای سیاه موج هستند. و جلوی آنها این پیرمرد است

با ریشی که از روی شانهاش به عقب ریخته. او لباس خودش را دارد. ردایش را تا روی زانوهایش بالا کشیده است.

و او فقط در جاده سرگردان است. او قبل از اخاب به جزریل دوید

حالا فکر می‌کنم امکان‌پذیر است. این یک شلیک مستقیم از کوه کرمل به جزریل است. اینجا از لبه دره جزریل می‌گذرد و آن دره در یک رگبار باران بسیار باتلاقی می‌شود. بنابراین، فکر می‌کنم امکان‌پذیر است

آن اخاب از این مسیر رفت. و آن ایلیا از این مسیر گذشت. اما نکته تا پایان روز است. خدا قادر است از بندگانش برای جلال خود استفاده کند

باران بارید. خدا کیست؟ یهوه. بنابراین، نبرد آغازین پیروز شده است. به نوعی اوج پیروزی

اما سوال این خواهد بود: بعدش چه اتفاقی می‌افتد؟ در این جنگ چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا یک نبرد کافی است؟ یا برای شکست دادن دشمنان ریشه‌دار یهوه به نبردهای بیشتری نیاز است. --دشمن ریشه‌دار. این دشمن در اطراف اوست

از این فصل‌ها چه چیزی برداشت خواهیم کرد؟ خب

خدا، خداست. خدای دیگری وجود ندارد

او خدایی است که می‌خواهد شناخته شود و سخن می‌گوید

نه به طور واضح، اما نه به طور واضح. او با کلام خود سخن گفته است

او در پسرش سخن گفته است. او در قلب‌های ما سخن می‌گوید. او می‌خواهد شناخته شود

و شناختن او یعنی اعتماد به او

اعتماد به او یعنی تسلیم شدن به او

و تسلیم شدن به او یعنی در اختیار او بودن برای خیر، برای ما، و برای جهان

خدا شما را حفظ کند